

سروتن

سال اول - شماره ۲۹
شنبه ۲۶ آبان ۱۳۵۸ - بها ۵۰ ریال

کارتر را استیضاح کنید

- با قرآن در صحنه
- فهرست آثار دکتر علی شریعتی
- گشتار آمریکا در کامبوج
- صفحات ویژه دانش آموزان
- گزارشی از جهاد سازندگی اصفهان
- قتل عام آزادیخواهان در بولیوی



- گزارشی از خیابانهای اطراف سفارت آمریکا
- نامه‌ای به استاد محمد تقی شریعتی
- مقاله‌ای به قلم دکتر علی شریعتی درباره دکتر حسین فاطمی
- جامعه اسلامی ایران در گذر تاریخ



مقاله‌ای دربارهٔ دکتر فاطمی، نقل از نشریهٔ ایران آزاد بمناسبت سالگرد شهادت او

الموت خیر من رکوب العار
مرگ از مرکب ننگ برتر است
(حسین شهید)

نوشته دکتر علی شریعتی

مرگ شاهین



در سوئیس که درس می‌خواندیم گاه یکشنبه‌ها را دسته‌جمعی با او به جنگلهای بیرون شهر می‌رفتیم در میان جنگل خرم و روح‌پروری که زن و مرد خستاده‌های خوشبخت و شاد کودکان پرنشاط و عشاق آرام و آزاد سوئیس در هر گوشه حلقه بسته بودند و در هوای آزاد و آزادی نفس می‌زدند و منت استقلال و سرشار از همه مواهب حیات به تفریح می‌پرداختند ناگهان فاطمی را کم می‌کردیم از جمع ما پنهانی خود را کنار می‌کشید و از نظرها غایب می‌شد. گاه که غیثش بطول می‌انجامید به جستجویش برمی‌خاستیم و غالباً او را در دل خلوت جنگل آنجا که پناهگاه تسکین‌بخش اهل درد است می‌یافتیم.

سجده‌های او را که چون امیز از روح ملت‌هنگب و مجروحش برمی‌آمد می‌شنیدیم. سخنان او آنچنان با بغض و فریادهای گریه‌آمیز درهم می‌شکست که پندرسی در نمی‌یافتیم اما این کلمات همواره در آن میان مکرر بگوش می‌رسید ایران... اسارت... ذلت... نفت... شاه... ایران... فقر... نجات... ایران. او همیشه عیش ما را منفی می‌کرد. هر شیی که گردهم جمع می‌شدیم تا بگوئیم و بخندیم و بساطی برپا کنیم اول چند لحظه‌ای با ما مدارا می‌کرد و کم‌کم ساکت می‌شد و ناگهان بغضش می‌ترکید و باز هم ایران... اسارت... ذلت... نفت... شاه... نجات... ایران...!

به ایران بازگشت دستگاه یکسره به سرافش آمد دلالان شاه همچون دوران بردگی که به بازارهای برده‌فروشی می‌رفتند تا برای شاه بردگان «تازه» بدست آورند امروزه یکسره به سراغ روشنفکران و تحصیلکرده‌ها می‌آیند امروزه برده غیر تحصیلکرده چندان بکار نمی‌آید فقط گاهی برد چاقوکشی در دانشگاه یا در نظاهرات و یا کنار صندوقهای انتخاباتی می‌خورد. شاه برده تحصیلکرده می‌خواهد. ایاز محمود خریدار ندارد متوجه اقبال. شریف امامی و جهان‌شاه صالح لازم است بردگان تحصیلکرده‌ای که بخصوص از فرنگ وارد می‌شوند گران قیمت‌ترند و شاید هم زودتر و آسانتر «خواجه» می‌شوند. دلالان در کمین شکار بزرگی بودند شاه‌ی که از بی‌کس و کاری دلقک‌ها و آدمکهای کودن و رسوائی را از قبیل اسداله علم که متن نقشی را که برایش نوشته‌اند و مانشین کرده‌اند صدبار در منزل می‌خواند و بعضی جملات و کلماتش را هم برایش چندبار توضیح می‌دهند و باز برای چندمین بار که در جمعی آن را قرائت می‌کند بقدری درهم‌شکسته و پر غلط است که غالباً یا نامفهوم و بی‌معنی است یا خنده‌آور و رسوا از بدام افتادن. شاهینی چون فاطمی سخت به نشاط درخواهد آمد. رفت‌وآمدها آغاز شد مقامها و زنها و زرها لنت‌ها و شهرتها قدرت‌ها و خوشبها... این دامنه‌های رنگارنگ را شاه برپام دربار ریخت اما شاهین فرود نیامد.

عقده‌ای که گوی او را همواره می‌فشارد با هیچ تبدیری باز نمی‌شد و آتش مقدسی که از جوانی در درونش می‌سوخت او را علیرغم همهٔ فریبها و خدعه‌ها از «قتلگاه آزادی و آزادی» دورتر می‌ساخت. می‌دانست از این راه نباید برود اما نمی‌دانست از کدام راه باید رفت سرگردان بود در جستجوی راهی به سوی رهائی مدنی یا محمد مسعود



کار کرد مسعود برای فاطمی راهبر و راهنما نبود، عقده او را نمی‌گشود، اما گستاخی و تند و سخن او وی را تسکین می‌بخشید. در اینجا فاطمی در موفقیت‌های بزرگی که نویسنده دلبز تاریخ ایران در بیداری اذهان و تشجیع نویسندگان معاصر دارد سهیم می‌شود، در کنار مسعود او به این خوش بود که گرچه دستش از «کار» کوتاه است اما قلمش از نوشتن عاجز نیست، آتشین‌ترین کلمات را می‌ساخت، کلماتی که در مغزها روشنایی و در دلها کینه می‌افزید «در آغاز هیچ نبود کلمه بود و آن کلمه خدا بود» این سخن بزرگ انجیل اگر در «متافیزیک» مبهم است در سیاست بسیار روشن و صادق است. هراقتلایی با کلمات آتش‌زا آغاز می‌شود کلمه پلر انقلاب است، اما فاطمی هنوز در جستجو بود همچون سلمان پارسی بدنیال یک «منجی» تا آنکه تاریخ ایران مردی را که نیم قرن در دامان خود نگاه داشته بود برای پیشوائی مجاهدان بی‌سگر فرستاد و منجی ایران با قامتی بلند و سری سپید و پیشانی که همچون کتیبه‌ای داستان رنجها و پیریشانی‌ها و تلاشهای تلخ ملتی

آدم زندگن حضرت نف نیت نزار با ب کت
سند با ما در آن که اول این دنیا را بر سر
گرد و آن کس بشیر راه بدن در کتور تا علی بت بر زدی
دیوانی خراب آتای زبان چندان خود داد و در عده
جمیع خاطر چهره من تا یقین که در دست فرزند برادر
مردم دست چندی با این خراب حتی کت از فرود کار
آق بزرگوار در دنیا و کله هر روز

سپاست خارجی پیش گرفت و اگرچه حوادث شوم داخلی و مبارزات تند و طوفانی آنروزها که او نیز نقش بزرگی داشت مجال نداد که در این راه منزل های بیشتری را طی کند ولی کاری که آغاز کرد عظیم است.

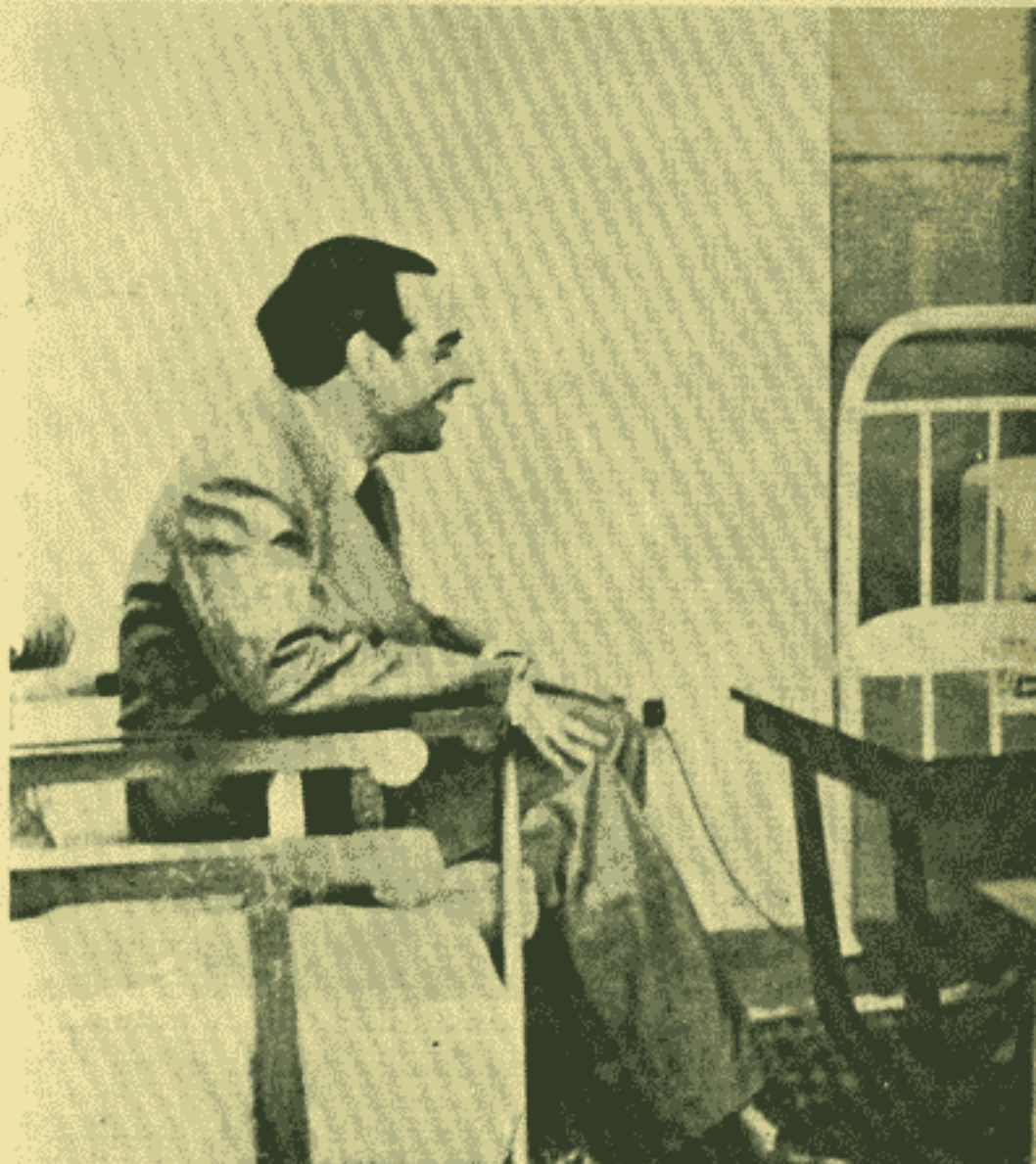
وی با بستن خبرگزاری اسرائیل و پس گرفتن تصمیم ایران به شناختن دولت اسرائیل جهت سیاست خارجی ایران را از «غرب» بمعنای کلی آن و عدم اعتماد و اعتقاد ایران را به آنچه اسم «بی‌مسمای» «دنیای آزاد» بدان داده‌اند اعلام کرد مهمتر از آن برای اولین بار تشکیل کنفرانسی از سفرای ایران در کشورهای عربی در بغداد بود که در آن قبل از آنکه دنیای غیرمتعهد در جهان جان گرفته باشد فاطمی اولین طرح آن را به‌عنوان وزیر خارجه ایران معرفی کرد. تحلیلی از سخنرانی‌های وی در این مجمع به بحثی جداگانه نیازمند است اما آنچه در اینجا می‌توان گفت اینست که باید به یاد آورد که در آن هنگام سخنان فاطمی در کنار بارگاه غلامان غرب نوری سعید و فاروق و کمال شمیمون به‌گوش مردم می‌رسید دستور دکتر فاطمی به نماینده ایران در سازمان ملل مبنی بر پشتیبانی بی‌تردید از ملت‌هایی که برای استقلال درنبردند حتی گروهی از متفکرین را همچون زنه‌کروسه تا آنجا پیش‌برده است که بگویند در ایران با بازگشت از غرب و نزدیکی به ملل اسلامی ایام پرشکوه خلافت عباسی را می‌خواهند تجدید کنند.

ایامی که در آن ایرانیان در زیر پرچم وحدت اسلامی رهبری سیاسی و فکری دنیای اسلام و بخصوص ملل عرب را در دست داشتند، فعالیت‌های فاطمی در پایه‌گذاری سیاست بی‌طرفی و انهم بی‌طرفی سازنده و فعال در تاریخ پیدایش دنیای غیرمتعهد و بمعنی واقعی دنیای آزاد با خطوط برجسته‌ای ثبت است و ملت‌های رهاشده عظمت کار او را دریافته‌اند و جای شگفتی نیست اگر نویسنده کتاب عراق سرزمین شورشها روز اعلام او را در ردیف روزهای تاریخی کشور عراق نام برده است.

مصدق در دفاع مردانه‌ای که از یار وفادار خود کرده است می‌گوید: «اگر ملی شدن صنعت نفت در ایران خدمت بزرگی است باید از اولین کسی که اول این پیشنهاد را نمود سپاسگزاری نمود و آن شهید راه وطن دکتر سیدحسین فاطمی است»

و ما بر این گفته رهبر بزرگوار خویش می‌افزائیم «اگر شناساننن چهره واقعی شاه که از او پرته معصومی ساخته بودند به ملت ایران خدمتی است باید شهادت داد که این خدمت بزرگ را نیز دکتر فاطمی در تاریخ مبارزات ما آغاز کرده است.»

- ۱ - از یادداشتهای یکی از دوستان دوران تحصیلی دکتر فاطمی
- ۲ - چهره آسیا Face de l'Asie له قلم رنه کروسه
- ۳ - عراق سرزمین شورش‌ها (ایران آزاد شماره ۹)



بخاطر نجات خود در آن نقش بسته است ظهور کرد. شاهین مغرور و دورپرواز بی‌هیچ تردید فرود آمد و در کنار او آرام و رام نشست و از اینجا است که فاطمی در مسیر کاروان نهضت نبوغ و لیاقت و شهامت خود را تاسرحد اعجاب ظاهر می‌سازد. او نه تنها دست مصدق بود و نه تنها تیغش بلکه سیر او نیز بود. اماچ دشنامها و اتهامها بود گلوله‌ای که در کنار قبر مسموم شهید به سوی او آمد به سوی مصدق رها می‌شد اما او بجان خرید. او دشمن واقعی نهضت را بهتر از هرکسی می‌شناخت اما فکر و عاطفه خود را در کف نیرومند تدبیر پیشوا اسیر ساخت و به قول خودش «صبر کرد و صبری تلخ» و چنانکه بعد دیدیم دشمن نیز او را خوب می‌شناخته و از خطر حریف غافل نمانده بود.

دلاوری و قاطعیت و قلم و سخن و وفای فاطمی برکسی پوشیده نیست و سرنوشت پرافتخار او شاهد صادق این مدعا است. اما يك نکته است که در زندگی سیاسی فاطمی آنطور که باید بر همه روشن نیست یا اگر هست عظمت کار او را همگان احساس نکردند و آن نقشی است که در



آینه

سلسله درسهائی از معلم شهید انقلاب

روحانیت وابسته به رژیم، و شبه روشنفکران غرب‌بیزده و چپ‌نما قرار گرفت، «ابوفرواز» سختیها را تحمل کرد و غریب‌پوار در «ریبه‌ زمان» ما شاهد ماند، اما تن به خواری اسارت اندیشه و عمل نداد.

با ذکر مقدمه بالا از برادران و خواهران، انتظار مشارکت در این کار داریم.

ف‌ع

«الله جانشین همه»

اگر تنهاترین تنهاها شوم، باز خدا هست، او جانشین همه نداشتن‌هاست، نفرین و نفرین‌ها بی‌ثمر است. ای پناهگاه ابدی! تو میتوانی جانشین همه بی‌پناهی‌ها شوی. (مستعار نام او (معلم شهید انقلاب)، استعاری سمبولیک است و برآزنده او. جملات دیروز او را می‌شود متناسب با امروز انقلابمان سرلوحه قرار دهیم: اگر در اثر انقلاب اسلامیمان نزد سلطه‌گران و وابسته‌های به آنها تنهاترین تنهاها شویم، باز خدا هست (پشتیبانی چند میلیارد مستضعف، اعم از مستضعفان کشورهای تحت سلطه و مستضعفان بحران‌زده تمن «نجد» غرب سلطه‌گر). او جانشین همه نداشتن‌های ماست، نفرین و نفرین‌ها بی‌ثمر است. ای پناهگاه ابدی! تو میتوانی جانشین همه بی‌پناهی‌هایمان شوی.)

نیایش

خداها:

مگذر که ایمانم به اسلام و عشقم به خاندان پیامبر مرا با کسیه دین، یا عمله تعصب و عمله ارتجاع هم‌اواز کند. که آزادیم اسیر پسند عوام گردد، که «دینم»، در پس «وجهه دینم»، دفن شود، که عوام‌زدگی مرا مقلد تقلید کنندگانم سازد، که آنچه را «حقی میدانم»، به خاطر آنکه «بد میدانند»، کتمان کنم.

... من هر دو را می‌خواهم

هم عشق را و هم آزادی را

و قلبم را فدای عشقم می‌کنم،

و عشقم را فدای آزادم.

خداها:

میدانم که اسلام پیامبر تو با نه آغاز

شد و تشیع دوست تو، نیز با نه آغاز شد.

مرا ای فرستنده محمد و ای دوستدار علی به اسلام آری، و به تشیع آری کافر گردان.

خداها:

مرا از همه فضائلی که به کار مردم نیاید محروم ساز و به جهالت وحشی معارف لطیفی مبتلا مکن که، در جذبه احساس‌های بلند، و اوج معراج‌های ماوراء برق گرسنگی را در عمق چشمی، و خط کیود تازیانه را بر پستی، نتوانم دهم!

سیر تحولی اسلام

بررسی کلی از اسلام تجزیه شده و علل این تجزیه و تحلیلی از تجدید ساختمان اسلام راستین. اسلام در اثر عوامل مختلف تجزیه شد (که اینجا جای شرح نیست) قطعه‌قطعه شد ولی از بین نرفت و آنچه مکتب اسلام را از آن قدرت انقلابی و شور و حیات انداخت، متلاشی شدن پیکر اسلام است، نه از میان رفتن آن.

اسلام برای اولین بار در تاریخ، مکتبی بود که احساس مذهبی و قدرت معجزه‌سای مذهب را که همواره در درون‌گرایی و ذهنیت فرد تجسم داشت و به تزکیه نفس و به ساختن انسانهای متعالی. این قدرت عظیم فردگرایی و معنوی درونی را وجهه بیرونی و اجتماعی داد و در مسیر ساختمان جامعه بشری و رهبری عینی و زندگی این جهانی یا اجتماع انسان بکار برد.

اسلام مکتب فردی و اجتماعی، مادی و معنوی را بر مبنای توحید نهاد، توحید مبنای وحدت ذات خداست. در این دین توحید علی و همه شخصیت‌های بزرگ تربیت شده دست پیغمبر و مکتب اسلام دو بُعدی هستند،

مادی و معنوی.

در طول تاریخ با علی الگوی متعالی و انسان نمونه چه رفتاری شده؟ آیا مثل اسلام تجزیه و متلاشی شده؟ بله، تجزیه شده، متلاشی شده قطعه‌قطعه شده، علی به تمامه هست از میان نرفته و حتی تجلیل می‌شود و خیلی هم تقدیس. به این صورت که:

بعد عرفسانی علی به عنوان يك تصوف بسیار زلال متعالی و عمیق در تاریخ ریشه کرد و بعد قهرمانیش به صورت تجسم و تجلی و سمبل جوانمردی و فطرت و پهلوانی در يك قشر دیگر از جامعه بعد اندیشه‌اش به عنوان يك مظهر تفکر و سخن و علم رشد کرد، و بعد سیاسی‌اش در میان توده‌های ستمدیده تکامل یافت. علی ماند، اما تکه‌تکه، مثل اسلام. می‌بینیم که قرآن هست شخصیت‌های متعالی وجود دارند، اما هر کدام از يك دید نگریسته.

ببینیم چه عاملی باعث تجزیه و متلاشی شدن اسلام بخصوص علی و تشیع شده، این واقعیتی است که در طول تاریخ همیشه تکرار می‌شود و این اصل را نشان می‌دهد که همیشه مذهب علیه مذهب است که می‌جنگد توحید را از محتوی خالی می‌کند و اسلام کُشته‌ترین ضربه‌ها را از اسلام خورده است و تشیع سرخ علوی با توطئه تشیع سیاه صفوی مسخ شده، برای نجات انسان از خود بیگانگی و ذلت و انحطاط عقلی که کار مذهب است، تنها راهش تجدید بعثت مذهب است. برای رهایی از اسارت سلطه بیمارگونه این خدا باید از نیروی خلاق و فروزنده و رهایی‌بخش خدا مدد گرفت و بالاخره این اسلام جامد و منحط را که چنین سرنوشت تباہی برای ملت‌های مسلمان ساخته است تنها به پاری اسلام می‌توان برانداخت و بطور کلی از این شیعه‌ای که پرورده دربار صفوی است و پرورنده ربا، خرافه، جهل، ضعف، ذلت، شرک و... به ستوه آمده‌ای؟ راه چاره‌ای می‌جویی؟ یگراست به در خانه فاطمه میروی. علی همسرش، پسرش

شعارهای انقلاب

۵

از علی اکبر جعفری

- ۱۰۹- فرح میگه شاه بمیره
- کارتز منو بگیره
- ۱۱۰- مشت ما آخر مسلسل میشود
- ۱۱۱- برادر شهیدم
- ای خواهر شهیدم
- تا انتقام خونت
- نهفت ادامه دارد
- ۱۱۲- شهیدان- شهیدان
- منزل تو مبارک
- ۱۱۳- سلمان یابخیز
- برادرت گشته شد
- ۱۱۴- مراد پیروان تو حسینی است
- رهبر ما در این میان خمینی است
- ۱۱۵- بار دگر دشمن دین و قرآن
- آتش زده به مسجد سلمان
- شده وطن کربلا
- یکسره قتلگاه
- الله- الله
- نصر من الله
- ۱۱۶- مردان حق زنداند
- زندانیان جلا دند
- ای جلا دنگت باد
- ۱۱۷- ای سرباز فراری
- تو حر زمان مایی
- ۱۱۸- برای حفظ قرآن
- مردم بما ملحق شوید
- ۱۱۹- این شاه نامسلان
- پریر نموده طفلان
- ۱۲۰- الهی که ولیعهدت بمیره
- دل مردم کمی آرام بگیره
- ۱۲۱- پیروزی نهایی در سایه تنگ است
- ۱۲۲- حرف بس است- عمل- عمل
- حق علی خیر العمل
- ۱۲۳- حکومت متقین
- نجات مستضعفین
- ۱۲۴- ای ارتش آگاه
- برخیز علیه شاه
- ۱۲۵- الاکتگ و تیشه
- شاه آدم نمیشه

- حیف لالائی رود، حیف موجهای سبز
ساحل و آن جنگلهای عاشق، و دهان باز
چشمها، عطر شیرین دشتها، که رها
کردم و به غربت آمدم، در آب و آتش شهر
سوختم تا که ستاره‌ای بر آسمان بخت
سیاهم بکارم. اما هیبت که همه جا
بزست بود، چه صفائی داشت ده؛ زندگی
در ده مثل روئیدن آب از چشمه بود، آن
بارانهای پاک و نم برکها، و صفای بالهای
گبوتران در آفتاب، با نم بوی تمسک، با
دوبیتیهای بابا، حیف لالائی رود که رها
کردم در پنجه دیوان شهر، میان آهن و
فولاد و رودهای بی‌عاطفگی اسیر شدم.
مرد آهی کشید و با چوب روی خاکها
نوشست: زمانه رود تلخیده بختم سیاه،
روزهایم سیاهتر که عشق را می‌بینم اینقدر
خاک بر سر شده که در بیغوله بارها تاخت
می‌زند! خاک بر سر زمنه که عشقو این
همه بی‌حیثیت کرده!

دنيا چه نکته، مردم چه نامهربون، دیو و
ذدی ریختن به هم، آشیون همه رو آتش
زندند. همه‌ی زلفای مردارخوار با هم
منحن، شاه قسرماسی هم رئیس همه
سگای درنده است. آدمای خوب، دسته
دسته دارن می‌میرن، دیگه این دنیا واسه
چیه؟ واسه چی زنده‌م، تو این شهر جنون،
تو این لونه نم که دلی واسه غمهای آدم
نمی‌تبه، زنده بودن چه معنائی داره؟
بغض راه گلویش را گرفته بود، حالت
استفراغ داشت، بخودش گفت: سنگ
کودرو به تو بره کشیدم، آسمون رو پاره
کردم، تو نور ستاره‌های بوج رو صورت ماه
بی‌ریخت بوسه زدم، گوشه لیختلی
شادمون می‌کرد، دست گرمی به او جمون
می‌پرد. جاده ناهموار و مت ابریشم
می‌دونستم، می‌زدم که هرچه کوه هست
ابریشم کنیا هرچه دریاست نسیم، هرچه
درخته بارش عاطفه؛ اما مگه گذاشتن؟
مگه گذاشتن راهمون رو بریم، دنیا واسه
خودشون کم بود.

مرد احساس کرد که از همه چیز بیزار
است، و احساس کرد هر لحظه يك قرن
است، احساس کرد نفس کشیدن برایش
دشوار است.
صدای فریاد عده‌ای را که عرض خیابان
را پر کرده بودند شنید.
- زنده باد آزادی، و صدای رگبار گلوله‌ها
را. مرد گیوه‌هایش را ور کشید و با دلی
شاد همراه آنها فریاد زد:
- زنده باد آزادی.

زنده باد آزادی

سید عادل حسینی

مرد با خودش داشت حرف می‌زد.
- عجب روزگاریه، کاش توی ده بودم،
باغچه رو بیل می‌زدم، باغچه‌ها پراز پُر
پروانه بودا، پراز اطلسی بود، پراز لیختن
بود، پر از سبدهای عشق، پر از توری بود،
باغچه رو بیل می‌زدم، باغچه رو شادی
می‌کاشتم، خودمو پایه کوله بار غزل تو
باغچه دفن می‌کردم.
مرد سیگاری از جیش درآورد و پس از
گیرانن، دودش را بلعید و باز با خود نجوا
کرد.

- نسیم تو مرداب می‌میره، خون توی
جوی آب سریالا میره، گفتارهای پیر
ایوعملاً می‌خونن، پرستوها دسته دسته
خودشونو تو دریا غرق می‌کنن، مردا برای
تصاحب پنه‌ها تو چاه قسرماسی شیرجه
میرن، چرا همه جاماتم روئیده؟ چرا نم تو
هوا پخته؟ شهر پراز نکته، مردای شهر
کجان؟ مگه مردن چقدر ساخته؟!
مرد با چوبی که در دستش بود روی
زمین خط می‌کشید و همانطور حرف
می‌زد.

و دخترش راه درست این کار را به تر
خواهند اموخت. در مدینه تمدنی که
معبدهای سیاه جهل و کاخهای سبز و
سفید و سرخ جور و دکانها و
روسپی‌خانه‌های گوناگون برپاست جز
این خانه گلی کجا سراغ داری؟ از این
جا دو مشعل فروزان و سوزان امامت و
عدالت را وام گیر و از همه قرنهای سرد
و سیاه تاریخ گذر کن و با این هر دو
تار عنکبوتی را که سلطنت استبداد و
تبعیض طبقات برای صید خلق و بدست
مغان و موبدان دربار و بازار صفویه بنام
تشیع یافته است آتش بزن.
و این اسلام، تشیع باید تجدید
ساختمان یابد. تجدید ساختمان یعنی
بازگشتن در فرهنگ خودمان برای
یافتن و شناخت عناصر اسلامی به ابعاد
اصیل.

انسان نمونه بصورت واقعی. تا به
تجدید بنای این مکتب بزرگ بپردازیم
و روح راستین اسلام را به کالبد
بی‌روح و اندام تجزیه شده‌اش باز
گردانیم و دلی مانند مسیح داشته
باشیم «اندیشه‌ای مانند سقراط و
دستی مانند «قیصر» اما در يك انسان،
در يك موجود بشری بر اساس يك روح
و برای رسیدن به يك هدف.»

